

رسول پویان

تاراج باغ

آزار قوم و کشتن انسان دگر بس است
ویرانگری به ملک خراسان دگر بس است
گلغچه‌های عاطفه فریاد می‌کشند
تاراج باغ و دامن بستان دگر بس است
ذبح کیوتران حرم نیست در کتاب
جور و جفا به بلبل دستان دگر بس است
آتش زدی به مکتب و دانشسرای ما
بازی به جان طفل دبستان دگر بس است
عرش خدا به لرزه در افتاده هشدار
آتش زدن به مسجد و قرآن دگر بس است
در شهر انتحاری و در روستا تفنگ
ترس مدام و حال پریشان دگر بس است
کهسار و دشت و جنگل انبوه از تو باد
وحشیگری به شهر و خیابان دگر بس است
تنها نه جور و ظلم به آدم بود خطا
رم دادن غزال بیابان دگر بس است
بیگانه ای ز عاطفه و رحم از نخست
لیکن جفا به خواهرگریان دگر بس است
از آه سینه سوز یتیمان بکن حیا
سیلاب اشک پرشرر دیدگان بس است
دزدیده ای ز کاسه مردم نواله را
لیکن فروش همت دهقان دگر بس است

در گوش کر خلق جهان داد سر کنید
سنگین دلی به مردم نالان دگر بس است
بهر نجات خیل پریان ز چنگ دیو
همبستگی به مادر شیطان دگر بس است
وجدان من به مفتی اعظم خطاب کن
با نام دین فریب مسلمان دگر بس است
جنگ یهود و کین نصارا سراب بود
نازش بتاج و تخت سلیمان دگر بس است
سرمایه سوخت ریشه و بنیاد اعتقاد
مکروریا به ساحت ایمان دگر بس است
جنگ و فساد و فتنه‌گری سوخت کشورم
دامن زدن به آتش بحران دگر بس است

رسول پویان

سوگ وطن

از بس که وضع کشور ما تار و مبهم است
در دیده جای نور فقط خاکه و دم است
احساس و رحم و عاطفه یارب کجا شدست
در ملک ما سینه فزون لیک دل کم است
خورشید من مکش دیگر تیغ انتقام
خون شقایق است که در قلب شبنم است
صلح و صفا به دوزخ آدمکشان اسیر
هرجا که بنگری سخن از کشته و بم است

در کام خشک مردم ما تابکی خدا
جای شراب و نقل و عسل حنظل و سم است
در زیر بار جور و جفای ستمگران
پشت وطن شکسته و زانوی دل خم است
در خانه خانه وطن از بمب و انتحار
سوز و فغان و ولوله و سوگ و ماتم است
آن یک کشیده خنجر خونینش از غلاف
تشنه به خون ما و تو والله دمام است
دیگر فروخت خاک وطن را به اجنبی
غرق ریال و دالر و کلدار و درهم است
بی‌جا مزن برای خدا لاف دلبری
محبوبه نیمه‌جان نه دار و نه مرهم است